



فقاہت و سیاست و هنر عشق و وزیدن

بازخوانی نامه‌های منتشر نشده‌ای از شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی

از خود رهییدن و خود را ندیدن، از بزرگ‌ترین و سازنده‌ترین ویژگی‌های عزیزمردانی است که پیوسته رضای خدا جویند و راه مردم پویند، مردمی زیست کنند، نه در پی مال اندوزی و کیسه‌دوزی و نه در اندیشه فخر فروشی و شهرت‌طلبی‌اند. در اوج قدرت ظاهری و داشتن جایگاه علمی و سیاسی با فروتنی و تواضع حرکت می‌کنند، برخورد می‌کنند، عشق به ملت را از عشق به خدا جدا نمی‌دانند و خدمت به خلق را خدمت به خدا و عین عبادت و بندگی او می‌دانند.^۱ قدرت و مقام، آن‌ان را کور و کر نمی‌کند و از مردم دور نمی‌سازد، برای خود حرمت، موقعیت، شوکت و صولتی باور ندارند، خود را تافته جدا بافته‌ای نمی‌پندارند و مردم را بی‌سواد نمی‌خوانند و به جهنم حواله نمی‌دهند. ساده‌زیست‌اند، باگذشت‌اند، همیشه به یاد مردم‌اند، از اینکه توده‌های محروم و ملت‌های مظلوم زیر فشار و ظلم و بیداد به سر می‌برند رنج می‌کشند و آرامش ندارند.

نگارنده هیچ‌گاه از یاد نمی‌برد که امام (س) در پانزده سالی که در نجف اشرف می‌زیست بر خلاف آداب همه بزرگان حوزه نجف، تابستان در کوفه نزیست و برای هواخوری به کنار «شط کوفه» رفت و آن‌گاه که از او علت پرسیدند پاسخ داد: من چگونه برای استراحت به

۱. هیچ عبادتی بالاتر از خدمت به مردم نیست. «امام خمینی»



جاهای خوش آب و هوا بروم در صورتی که ملت من در سیاه چال‌های زندان در بدترین شرایط به سر می‌برند.

شهید سعیدی در یکی از سخنرانی خود در تهران در سوم شهریورماه ۱۳۴۶ خاطره‌ای را روایت می‌کند که از سوز و گداز بزرگانی مانند آیت‌الله بروجردی و امام خمینی نسبت به مردم نشان دارد که متن آن در پی می‌آید:

... در زمان آیت‌الله بروجردی، در بروجرد قحطی شد. این مرد بزرگ وقتی این وضع را دید، ملک شخصی خود را فروخت و از مردم هم کمک گرفت و اهالی بروجرد را از قحطی نجات داد... حضرت آیت‌الله خمینی هم نمونه بزرگی است که نظیری برای او نیست. در نجف اشرف چون هوا گرم است، تمام آقایان مراجع در نقاط بیلاقی برای خود منزل خریده یا اجاره کرده‌اند که ایام تابستان در آنجا بروند. امسال وقتی من خدمت آیت‌الله خمینی مشرف شدم... مشاهده کردم که در شهر نجف هستند. از چند نفر پرسیدم: چرا آقا در این گرما به جای خنکی تشریف نبرده‌اند؟ آنها گفتند که تمام آقایان مراجع به ایشان توصیه کردند ولی آقا قبول نکرده است. از حاج آقا مصطفی، آقا زاده ایشان سؤال کردم، در جواب گفتند: اصرار بی‌فایده است... من پیش حضرت آیت‌الله خمینی رفته به ایشان گفتم: آقا جان! در اینجا هوا گرم است و وجود شما در این هوا ناراحت است، خواهش می‌کنم به مکان خنک‌تری تشریف ببرید. آقا فرمودند: آیا فرق میان من و مردمان دیگر چیست که آنها در شهر باشند و من به جای خنکی بروم. من به آقا گفتم: شما برای اسلام زحمت زیاد کشیده‌اید، اسلام به شما احتیاج دارد، عزت و عظمت اسلام را شما تا مرزهای دور دست کشانیده‌اید. باز هم آقا قبول نکردند، لذا برای بار دوم پیش ایشان مشرف شدم و به آقا گفتم: ممکن است در این هوای گرم به وجود شما آسیب برسد، مزاج شما پرورده ایران [است] و به هوای اینجا عادت ندارد، تقاضا می‌کنم برای سلامتی خود از شهر خارج بشوید... در این موقع آیت‌الله خمینی نگاهی به من کرد و گفت: سعیدی، فکر می‌کنی من خیال راحتی دارم در حالی که مردم این همه به خاطر من رنج کشیده و مصیبت دیده‌اند؟ با وجودی که عده‌ای به خاطر من در گوشه زندان‌ها به سر می‌برند، چگونه راضی شوم که در مکانی خنک



استراحت کنم. این است نمونه بزرگی از فرزندان زهرا. آقای خمینی مظهر استقلال است... من افتخار می‌کنم که مداح ایشانم و تا جان در بدن دارم، از آیت‌الله خمینی سخن خواهم گفت.^۱

علامه شهید سید مصطفی خمینی نیز از آن پاک‌باختگانی بود که از خود رسته و به او دل بسته بود. خدایی می‌اندیشید، مردمی می‌زیست، گاهی حتی پول کرایه تاکسی در نجف نداشت و بیشتر سفرهای او با اتوبوس زهوار در رفته‌ای بود که در جاده نجف - کربلا - کاظمین - سامرا، کار می‌کرد و تا پایان عمر با زندگی طلبگی گذراند.

در قم نیز زندگی او از زندگی طلبگی پایین‌تر بود. آن‌گاه که به ترکیه تبعید شد در نامه‌ای به مادر بزرگوارش بدهکاری خود به حمای، بقالی و داروخانه را یادآوری کرد. در وصیت‌نامه‌ای که از او به جامانده است می‌بینیم که از مال دنیا جز کتاب که آن هم «نوعاً از وجوه تحصیل شده» و تذکر می‌دهد که «خلاف احتیاط است به ارث برده شود»، چیز دیگری نداشته است. در وصیت‌نامه او که در این صفحه گراور شده است، می‌خوانیم:

بسمه تعالی شأنه ۳ ذیقعدہ الحرام / ۱۳۸۹^۲

فکر می‌کنم که قبلاً وصیتی کرده باشم ولی علی‌ای تقدیر وصی خود را پدر بزرگوار خود اولاد در مرتبه بعد مادر و مخدره جلیله و برادر احمد است. بعد از اقرار بما جاء به النبی الاعظم صلی الله علیه و آله جمیع کتاب‌های خود را در اختیار حسین قرار می‌دهم به شرط آنکه تحصیل علوم قدیم کند و در غیر این صورت به کتابخانه مدرسه آقای بروجردی در نجف اشرف تحویل دهند، چو آنکه نوعاً از وجوه تحصیل شده و خلاف احتیاط است به ارث برده شود، چیز دیگری هم ندارم مگر بعضی مختصرات که آن هم دیگر احتیاج به گفتار ندارد و همچنان با جناب آقای اشکوری حسابی داریم هر چه ایشان اظهار کردند باید داده شود، صغرای خادمه قهراً طلبکار است حساب او هم رسیده شود. در خاتمه عزت همه بازماندگان را خواهانم. مصطفی خمینی

شاید بسیاری را گمان این باشد که مردان خدا، عارفان سالک و از خود رستگان زاهد نباید و نشاید به همسر و فرزند و عشق مجازی اندیشه کنند و در زندگی راز و رمز عاشقانه داشته باشند و به مصداق «هر که تو را شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان

۱. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی (ره)، دفتر دوم، چاپ هشتم، ص ۸۴۸.

۲. ۱۳۴۸/۱۰/۳۱.۲



را چه کند» از زن و زندگی بریده و از خلوت و انس به جز او دوری گزینند لیکن باید دانست که از دید مردان وارسته و انسان‌های عارف و سالک از خود رسته عشق به مردم، عشق به همسر و فرزند از عشق به خدا جدا نیست؛ هر اندازه که انسان‌ها خدایی‌تر باشند، مردمی‌ترند و به مردم و همسر و فرزندان مأنوس‌تر و پیوسته‌ترند البته در یانوردان دریای طریقت و جرعه‌نوشان شراب حقیقت و معرفت هرگز و هیچ‌گاه، با همسر و فرزند و ملک و ملت پیوندی و ارتباطی و رای پیوند با کمال مطلق و سازنده و آفریننده خلقت ندارند و هرگز برای آنها از او نمی‌گسلند و از انقطاع به او باز نمی‌مانند و رضای مخلوق را بر رضای خالق مقدم نمی‌دارند و عشق و محبت آنان به مردم و همسر و فرزندان ریشه در عشق به او دارد و از عشق به او جدا نیست. از این رو، می‌بینیم که امام، آن ابرمرد خداجو و از خود رسته که جز به خدا اندیشه نمی‌کرد و با او پیوندی ناگسستنی داشت و برای او قلم و قدم می‌زد و برای او سخن می‌گفت، عشقی ناگسستنی نسبت به همسر خویش داشت و در دوران پیری با همسرش به گونه‌ای راز و رمز عاشقانه داشت که در کمتر جوان نوبخت و سرشار از شوق و شور جوانی چنین احساسی را می‌توان یافت. خانم شهید سید مصطفی خمینی روایت می‌کرد، در آن دورانی که امام در نجف می‌زیستند، در یکی از سفرهایی که خانم امام به ایران داشتند، امام در تقویم خود خطاب به همسرش چنین نوشته بود: «... عزیزم اکنون ۲۵ روز و چهار ساعت و سه دقیقه است که از کنارم رفته‌ای!!»

هدف عشق در دید مردان الهی، خود زیبایی است؛ چون خدا زیبا است و زیبایی را دوست دارد. و عاشقی که به زیبایی از این زاویه نظر دارد همه جا در پی او می‌گردد تا تداوم خود را به زیبایی بسپارد. بنابراین از دید مردان وارسته عشق نه به معنی میل به چیزهای حاضر و آماده، کامل و بی‌نقص بلکه به معنی میل شدید به مشارکت در هستی برای ایجاد چنین چیزهایی است. اگر چنین هدف مقدسی در میان نباشد محال است که عاشق رنج فراق، دوری، طعنه، شماتت و سایر مصائب را تحمل کند.

عاشق در چنین عشقی، خود را به روی تقدیر باز می‌کند و این گشودگی یعنی گشودگی به والاترین و الهی‌ترین حالت انسانی. حالتی که آمیخته با شوریدگی و دل‌سپردگی است. به عبارتی یعنی ورود آزادی به عرصه وجود. آزادی که در دیگری تجسم می‌یابد و انسان را تا مرز شوریدگی و رهایی از تمامی تعلقاتی که مانع رسیدن به این آزادی است هدایت می‌کند. در چنین عشقی بدون فروتنی، شجاعت، ایمان و انضباط واقعی نمی‌توان به شوریدگی رسید. بر همین اساس است که برای مردانی چون



امام خمینی و شهید سید مصطفی خمینی عشق ورزیدن به زن و فرزند و خانواده و نامه‌های عاشقانه نوشتن به همدیگر غیر متعارف جلوه می‌کرد چون در نگاه متعارف به خصوص در فرهنگ مصرفی غرب زده عشق به اینها عشق به محصولات حاضر و آماده برای استفاده آنی، تورگ‌زنی‌های سریع برای رسیدن به اوج لذت شهوانی، ارضای فوری، نتایج آسان‌یاب، دستورالعمل‌ها و نسخه‌های مطمئن و بی‌خطا، بیمه کردن تمام خطرهای زندگی در مهریه و شیربها و ایجاد ضمانت لازم برای پس گرفتن پول کالاهای رد و بدل شده بین زن و شوهر و غیره است. هنر عشق ورزیدن در چنین فرهنگ‌هایی که ما مسلمان‌ها را نیز در خود هضم کرده دروغین و فریبکارانه است و میلی به فروتنی، شجاعت، ایمان و انضباط ندارد. هنر عشق ورزیدن در اسلام هنر از خود رهیدن و شجاعت خود را ندیدن است و این عشقی بود که امام خمینی و شهید سید مصطفی خمینی از منظر آن به زن و فرزند خود نگاه می‌کردند و علاقه و پیوند ویژه‌ای به آنها داشتند و به آنها عشق می‌ورزیدند. نه درس و مباحثه و نه فعالیت‌های سیاسی و مبارزه شهید سید مصطفی را از پیوند ویژه با همسر و زمزمه‌های عاشقانه نسبت به او باز نمی‌داشت و به کانون گرم زندگی او آسیب نمی‌زد.

نامه‌ای که در پی می‌آید نشان‌دهنده عمق عشق و علاقه آن شهید نسبت به همسرش می‌باشد که بی‌تردید ریشه در عشق به خدا دارد. چرا که اگر عشق به خدا و پیوند با او نبود، نه امام در دوران پیری آن‌گونه یادداشت عاشقانه را برای همسر خویش می‌گذاشت و نه شهید سید مصطفی پس از گذشت سالیان طولانی از زندگی مشترک و داشتن فرزندان نو جوان و دم‌بخت (حسین و مریم) حوصله چنین نامه‌نگاری‌های عاشقانه را داشت.

در نامه آن شهید به همسرش که او را مصی عزیز (مخفف معصومه) خوانده آمده است: ... هر وقت در فکر تو بیفتم در خود می‌یابمت، در گوشه‌های قلب ضعیف و نحیف و در لابه‌لای سینه پر از غصه و هجران می‌جویتم.

گر جمال یار نبود با خیالش هم خوشیم خانه درویش را شمعی به از مهتاب نیست در هر عشقی حداقل دو طرف وجود دارد که هر طرف در معادلات و مناسبات دیگری به شدت در هم طنینیده است. در این نامه علاوه بر راز و رمز عاشقانه پند و اندرز اخلاقی و درس‌سازندگی نیز دیده می‌شود که خود نشان از آراستگی آن مرد بزرگ دارد و به ما و به همه جوان‌ها می‌آموزد که عشق و وفای ناگسستنی به همسر و فرزندان و دوستان و یاران و بستگان تنها در سایه ارتباط عمیق با خالق یکتا و پایبندی به اخلاق و معنویت به دست



می آید و زندگی مادی که در آن خدا نباشد و اخلاق و معنویت و گذشت جایی نداشته باشد، غالباً به سر منزل مقصود نمی رسد و آتش عشق بیش از چند صباحی دوام نمی یابد و سردی و سستی و بی حالی و بی وفایی کانون گرم زندگی را از هم می گسلد و آتش نفاق و دورویی و بی وفایی و خیانت شعله می کشد و زندگی ها را به سیاهی و تباهی می کشاند. گشودگی عشق به عرصه آزادی در وجود مثل پرتگاهی است که یکی شدن و خود را در دیگری دیدن تنها راه علاج دردهای آن و رنج های فراق از معشوق است. باشد که از زندگی و رفتار این بزرگان پند و عبرت بگیریم و آنان را الگو و اسوه قرار دهیم و راه سعادت و خوشبختی را بپیماییم؛ رضای خدا جوئیم و راه مردان خدا پوییم.

۱۳۸۹
۳ رجبیه الحرام

بسم الله الرحمن الرحيم

بگویم که تو در هر کار باش و در هر شتر بروی فرما و
 بر آن که در اولاد در دستت بماند و نماند صید و براد
 ره است بسلا و در در با جانم بر سر او علم بر بندگی
 که با هر خود را در حق صحتی از این علم بر آن که هر حق صبح
 قدر کند و در هر صورتی که این را در هر روز از این
 در هر صورتی که در هر روز در هر روز در هر روز
 محمد سره و صفی و جبار است که در دست بر او شود و هر روز
 که نازم که هر صبر کمتر است که هم در هر وقت که گفتار در
 به هر چه در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 منقول است به هر روز که هر چه کمتر است که در هر روز
 و هر چه در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 و در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز



بسم ارفع ارفع

مع غریب گوچه در حیرت بسیار به روز باشد و هر دو در هم عالم
 نشاید نظیر عزیزم هر دو است که خوانم عرض در دست بسوم
 گنم نشد که بشد با مصلح بچه اول و دوم خدا به هر کس که در وقت
 گنم تا آنگاه در روز که ۱۱ در صفت است شمر روز عالم بر است بوم
 در روز پنج روز خوش و شیرین گذشته من اس و گنم هر دو است در
 نگر تو جستم در خودی و بخت در گنم تا قب صفت و بخت
 در دو بدی که سیزده روز غصه بحران ما چو بخت گنم در هر دو
 خفاش هم خوشیم خانه در دین را سفر به روز است
 متوجه در انیو در پرتو سعادت سال گذشته ام بر این ترسوم
 گنم میوانه که برادر است سعادت بر این سانی که جواب کا خند
 که گنم آنگاه باشد در روز لذت فراموش می شود و کف غنم صفت ما
 در توان صفت نقیب بر اطراف پر نور نور سنون میراند و بخت
 در نور دین را روز جان پر کمان با کمر است آنچه بخریب میوانه در این
 الفاظ صفت در این روز است در انیو ~~بخت گنم~~
 در روز امر و صفت گنم شوق که سعادت در صفت گنم باشد شبا
 بحران که سعادت در حفظ و مرکب باشد هم در دین من کوشی در این تاریخ

تا که از خورشید این جاست در بوی لعل لاله کارهای
 به شعله در کمان - هرگز هم من جانم آتشی در بار
 سواد چهار استونی خدمت ترسیم فقط بخوان همین
 مقدور است که صفات آن در زمان مکتوب داد ما را
 غرق در لبت در دور دور آن ایام گذشته بناید غم زینا
 که ترانه حدیث کن ز دست کمان مست خنک کاهش
 جان است مکتب مست که هر که چرخ که در آرزو
 بر به طریق احسان است و چندان که مرده است
 در دلدن - و نه مستی در لاله چندان است
 پس شبم این شد که کس هرگز کوهه بیبار کوهه باید
 گنجد و آید با چه مقدار غرض معزول باشد و آید تا چه
 زنده زنده جدید و کسبها زنده کار معزول محمود بنیدیم
 - قدر هم گذشتن عمر است توفیق آن نعمت سال
 کینه آنکه چرا در صاحب سبب که وقت سپرد چه
 زنده بنیاد سال است این سر که خوش آمد زنده
 کجا بین زنده در دور دورنا خوردن این قدر تو چه باغوت
 یک در در به دست خاندن بر می ترسکه به براتر
 در دلدن - و نه مستی در لاله چندان است

این شعر را در روز شنبه ۱۳۰۵
 در شهر تبریز در منزل
 آقای حاج میرزا محمد
 باقری در سن ۳۵ سالگی
 در روز شنبه ۱۳۰۵
 در شهر تبریز
 در منزل آقای حاج
 میرزا محمد باقری
 در سن ۳۵ سالگی
 در روز شنبه ۱۳۰۵
 در شهر تبریز





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مصی عزیز

گرچه در خلق تو بسیار به از ما باشد

ما ترا در همه عالم نشناخیم نظیر

عزیزم هر وقت که خواستم عرض ارادت و سلام کنم نشد که بشد
 باصطلاح بچه ها ولی ما هم خدایاری کرد و موفق گشتم تا اینکه
 امروز که ارمشان است شه ای از حالاتم برایت بنویسم ای -
 تاریخ ایام خوش و شیرین گذشته من ای آنکه هر وقت در فکر تسو
 بهایم در خود من یابم - در گوشه های قلب ضعیف و نحیف و در -
 لایه های صحنه پرازده و هجران من جویمت گر جمال یار نبوده بسا
 خدائش هم خورم - خانه درویش را سعی به از مهتاب نیست -
 وجه اینکه تیرشد معلومت حال گذشته هم برای تو معلوم گشت
 میدانم که برادرت عادت برای این معانی که جواب کافه بکنی
 از آنها باشد ندارد لذا فراموش میشد و کافله حقیقی را اشراف
 حقیقی قلب بر اطراف پرتو نور معنوی میداند و استفاک و تنسیر
 دل را از جمال حیر کمال با حکمت آنچه مخیوب میداند زلیسن
 الفاظ صوری و این اوراق مانند اینکه روزهای وصل یک عاشقسی
 که عبارت از صفا کافه باشد به تنهای هجران که عبارت از غم
 و مرکب باشد بهم زدن پس بگوش ای نارنجین من تا که از خسوت
 این جهات مربوط به قواعد کارهای عاشقی دورکنی - عزیزم
 مصی جانم انشا - - برای سوم و چهارم سوال خدمت می رسم فقط
 هجران همین مقدار است که ناآن و نوزان من کند و آنها را

غرق در سختیهای دور و دراز ایام گذشته می نماید - عزیزم تا
 حیوانی حدیثی از من است کاین من است خلق کافش جان است تسک
 نیست که حرکت پیوستگی دارد آنرا بدهد طریق احسان است چندان
 که مروت است در دادن و زماندن هزار چندان است - پس نتیجه
 این شد که یک عمری کوتاه بسیار کوتاه باید بگذرد و آیا با چه
 مقدار خوبی مقرون باشد و آیا تا چه اندازه از نایاب و نیکبختیهای
 روزگار محروم گردد نمی دانیم قدر مسلم گذشتن عمر است فسوق
 آن نصیب سال بلکه آنکه عمر آنها حساب می شود که نسبت می برد
 چهل سال نه بگر پنجاه سال است این سنگی که خوش بگذرد از -
 کجا پس زیاد در فکر دنیا غره نیاش قدری توجه به آخرت دار
 با سعادت خانه ایی منزلگاه پر افتخار الهی از این گونه
 سفاهی که مضموم شده خدا و رسول است احترام کن کبر و عظمت
 و بزرگوئی را که گاهی بعضی من از دیگران میکنی نکن خوش نیست
 که عمر غره را با کسب مال مردم - مقاصد دیگران کنی ایمن
 حرفها در گوشت باشد که بلکه توهم مرا نهیحتی کنی که بلکه -
 سوسند افند - انشاء الله - قربانت مصر - خدمت برادر سلام
 برسان بقیه را سلام برسان -

